بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 28 بهمن 1393

در مورد موثقه زراره عرض کردیم که یک کلمه ضمان را یک تفسیر این هست که بگوییم مراد از ضمان، ضمان شرعی است. بگوییم ضمان انصراف دارد به ضمان شرعی و آن نکاتی که بر علیه این مطلب بود را گفتیم که چیزی که بر خلاف این باشد نداریم. اما مرحوم شیخ ضمان را به معنای ضمان شرعی نگرفته اند. ضمان را به معنای تعهد ورثه گرفته اند با اینکه تعهد ورثه را هم ذکر کرده اند قید کرده اند که غرما هم راضی باشند به اینکه این تأخیر حاصل شود اداء دین. یعنی راضی باشند به تصرف اینها که اداء دین اینها متأخر شود. خیلی من تقریب فنی ای برایم به نظرم نرسید برای اینکه اگر ما این ضمان را یک ضمان شرعی نگرفتیم گفتیم اینجا شرع یک نوع تأسیس خاصی ایجاد کرده است گفته است که همین مقدار که تعهد کرده باشند به پرداخت، همین مقدار اگر کافی باشد اینکه چرا حتما باید قید بزنیم به رضایت غرما خیلی تقریب فنی محکمی برایش به نظرم نرسید. علی ای تقدیر،

سوال:....

پاسخ: نه، آن قرینه روایات ایشان ضمان را ضمان شرعی نمی گیرد. اگر ضمان شرعی. ایشان نمی خواهد بگوید که اینجا مراد ضمان شرعی است...

سوال:...

پاسخ: نه ضمان شرعی است ایشان نمی خواهد بگوید که بعد از ضمان ذمه میت فارغ می شود پس روایت عبدالله بن سنان ربطی به بحث مرحوم شیخ ندارد. نه رضایت نسبت به ضمان رضایت نسبت به اینکه دینشان زودتر ادا نشود و رضایت به تصرف در مال و امثال اینها. این تقریب خیلی به نظرم نمی رسد که وجهی برایش باشد. خب حالا از این جهت بگذریم من یک احتمال دیگری اینجا در مورد ضمان به ذهنم می رسد که به نظرم این احتمال اگر از احتمال مرحوم شیخ قوی تر نباشد لااقل ضعیف تر نیست. آن این است که دو تقریب برای این داریم. اصل احتمال این هست که مراد از ضمان الا ان یضمنوه یعنی ورثه کاری کنند که مال محفوظ باشد. زمینه محفوظ بودن مال غرما را فراهم کنند. یضمنوه یعنی آن چیزی که موضوع هست کاری بکنند که به طور متعارف و عقلائا زمینه حفظ مال غرما وجود دارد. دو تقریب برای این احتمال می شود ذکر کرد. یکی اینکه بگوییم یضمنوه معلوم نیست که مراد تضمین به معنای شرعی باشد. به معنای لغوی یضمنوه می تواند معنایش به معنایی باشد که از آن محافظت در بیاید. ببینید من عبارت های لسان العرب را در مورد تضمین یادداشت کردم. اولا یضمنوه نخوانیم یضمّنوه بخوانیم این یک مطلب. می گوید كل شي‌ء جعلته في وعاء فقد ضمنته إياه. می گوییم مثلا ضمنته هذا الشیء الوعاء یعنی در وعاء گذاشت که حفظ شود. در لسان العرب از لیث نقل می کند لسان العرب لیث که نقل می کند همان کتاب العین است. چون کتاب العین اختلافی هست در مورد اینکه این کتاب العین مال کیست. ابن منظور آن را مال لیث شاگرد خلیل می داند این است که مطالب کتاب العین را به لیث نسبت می دهد. از لیث نقل می کند که کل شیء احرز فیه شیءٌ فقد ضمّنه. بعد می گوید که ضمّنه أودع فیه و احرز. کأنه حرزی هست که محل حفاظت شیء است. شرابک مضمّن اذا کان فی کوز أو عناء. یک کوزه ای باشد که دربسته باشد از خطرات محفوظ باشد. یک همچین، الا ان یضمّنوا دین الغرما یعنی دین غرما را در جای محفوظی قرار بدهند. حالا جای محفوظ قرار دادن یا به خاطر تعهدی است که می کنند و شخصی است که رو تعهدات خودش پایبند هست و عقلائا به تعهد این پایبند هست یا عزل کرده است او را کناری گذاشته است که با عزل به طور متعارف محفوظ می ماند. به هر حال یضمن دین الغرما یعنی دین غرما را در جای محفوظ قرار بده. کاری بکند که دین غرما زمینه حفظش وجود داشته باشد، این یک تقریب که بگوییم اصلا لغتا یضمّنوه به این معنا است. یک تقریب دیگر این که بگوییم نه، یضمّنوه به معنای بر عهده گرفتن است. یضمّنوه نخوانیم همان یضمنوه بخوانیم یعنی بر عهده گرفتن است ولی نه بر عهده گرفتن به معنای ضمان شرعی که ذمه میت فارغ شود و از بحث خارج شود. نه، برعهده گرفتن است ولی بر عهده گرفتن زمینه، یعنی در واقع از باب مثال هست برای راهی که زمینه حفظ مال مردم در آن وجود دارد. یعنی ما بگوییم که اینکه می گوییم لا یضمنوه یعنی به عهده بگیرند مراد آن صورتی است که مال آن مطلب حفظ می شود کأنه این را از باب مثال بگیریم برای اینکه آن چیزی که موضوع ثبوتی هست کاری انجام دهند که با این کار مال میت حفظ شود. ولی به نظرم می رسد که آن چیزی که یا در مجموع آدم به موثقه زراره دقت کند یا مراد از ضمان همان معنای ضمان شرعی است. یا ظهور در این معنا دارد یا لا اقل ظهور در خلاف این معنا ندارد. این مواردی که ما می گوییم همه در حد احتمالات است. معنای مرحوم شیخ معنای احتمالاتی که ما ذکر می کردیم همه احتمالات است. یا ظاهر ضمان، ضمان شرعی است که بعید هم نیست که بگوییم وقتی کلمه ضمان در اصطلاحات ائمه معصومین به کار می رود مراد همین اصطلاح شرعی زمان است به کار بردن ضمان به معنای لغوی نیازمند قرینه است و ظاهر ضمان، ضمان شرعی است یا این را باید بگوییم یا باید بگوییم که احتمال دارد که ضمان به معنای شرعی باشد یا احتمال دارد که ضمان به معنای غیر شرعی باشد. همین احتمال اینکه ضمان به معنای ضمان شرعی باشد باعث می شود که روایت مضمون جدیدی نداشته باشد. چون اگر ضمان به معنای شرعی باشد معنایش این است که اگر دین میت بری شود خب آن چیز جدیدی نیست. لحن روایات را هم اجازه بدهید من یک بار دیگر روایت را بخوانم

سوال: شیخ به هر حال این را پذیرفت که این تعبیر ..یضمنوه یا یضمّنوه به معنای این است که به ذمه ب گیرند؟

پاسخ: این را گرفته ولی نه ضمان شرعی.

سوال: ولی این مقدار پذیرفته است که ...

پاسخ: بله تعهد به اداء شیء. حالا به ذمه گرفتن تعبیر ندارد. تعهد به اداء دین تعبیر شیخ این است. حالا من یک بار دیگر موثقه زراره را می خوانم من تصور می کنم که مثوقه زراره با آن معنایی که ضمان، ضمان شرعی باشد کاملا سازگار هست و قبل و بعدش هم با هم بخوانیم به این معنا خیلی خوب می شود، اگر نگوییم ظهور روایت زراره در این است که ضمان به معنای ضمان شرعی است که بعید نیست این مطلب را بگوییم لا اقل ظهور در خلاف ندارد که یک حکم تعبدی خاص بخواهد اینجا بیان کند. همان حکم چیز هست. ببینید من از عبارت شیخ می خوانم که در مثاله فی المواریث مسئله 8 صفحه 202 فرموده است.

«في عبد أذن له سيّده في التجارة، فاستدان العبد فمات المولى ، فاختصم الغرماء و ورثة الميّت في العبد و ما في يده، قال عليه السلام:

اولا غرما و ورثه میت اختلاف دارند. غرما می گویند که این عبد چون دین دارد مال ما است و ورثه میت می گویند که مال ما است. کأنه منشأ اختلافشان این هست که خب دین داشته است دیگر.

**قال عليه السلام: ليس للورثة سبيل على رقبة العبد و ما في يده من المال و المتاع**

این **ليس للورثة سبيل على رقبة العبد** اولا چه می خواهد بگوید؟د ظاهرا مراد اصلا ناظر به این بحثی که مرحوم شیخ این بحث را در آنجا مطرح می کند که آیا ورثه حق تصرف در مال دارند یا خیر ظاهرا دعوای آنها سر این نبوده است که می توانند تصرف کنند یا خیر. مالک ملک کیست؟ امام علیه السلام می گوید که ملک ورثه نیست مگر اینکه دین غرما را ضامن شوند که آن وقت می شود دینشان

إلّا أن يضمنوا دين الغرماء جميعا، فيكون العبد و ما في يده من المال للورثة، فإن أبوا

ان أبوا من فکر می کنم اینکه می گوید که ذیل همان الا ان یضمنوا دین الغرما، می گوید که جایی هم که دین غرما را ضمانت کنند کأنه به نفس ضمانت حق غرما از این مال از بین نمی رود این به منزله رهنی می شود برای آن دین. اگر اباء کردند به اینکه به آن تعهدشان عمل کنند. اباء هم کردند باز اینها می توانند ماترک را بگیرند غرما و خودشان استیفا کنند.

فإن أبوا كان العبد و ما في يده من المال للغرماء، يقوّم العبد و ما في يده من المال ثم يقسّم ذلك بينهم بالحصص، فإن عجز قيمة العبد و ما في يده عن دين الغرماء رجعوا إلى الورثة فيما بقي لهم إن كان الميّت ترك شيئا

البته قید کرده است که ان کان المیت ترک شیئا که اگر این ضمان شرعی باشد این دیگر، ان کان المیت ترک شیئا هم نباشد باز هم می توانند. فأن أبوا به این معنا نباید بگیریم. فان أبوا را،

سوال: چرا اباء از تضمین نمی گیرید؟

پاسخ: آهان اباء از تضمین نباشد عیب ندارد. اباء یعنی فان أبوا یعنی در صورتی که تضمین نکردند اباء کنند در اداء دین. نه اباء از تضمین. یعنی در فرضی که تضمین نکردند أبوا عن اداء الدین. دین را هم نمی خواهند ادا کنند. حالا در جایی که دین را هم می خواهند تضمین کنند حقشان به عین تعلق نمی گیرد. نه، از اداء دین خودداری می کنند و تضمین هم نکرده اند. اینجا کان العبد و ما فی یده....

سوال:.... فأن ابوا، اگر ابا کردند ظاهرش این است که از همان هزینه..... بدوا که این جوری به نظر می رسد مگر یک قرینه دیگری باشد در روایت.

پاسخ: مجرد اینکه شخص تضمین نمی کند ولی می خواهد از این مال بدهد.

سوال: ظاهرا فرض این است که اینجا فضا این است که نمی خواهند بدهند زیر بار نمی خواهند بروند

پاسخ: نتیجه بحث همین می شود دیگر. شما هم نهایتا همین را می خواهید بگویید که نمی خواهند بدهند و تضمین هم نمی کنند. حالا آن خیلی مهم نیست اباء را هر چه، می خواهید بگویید صورت مسئله جایی است که نمی خواهند بدهند و تضمین هم نمی کنند. حالا اباء را به کجا می خواهید بزنید این،

سوال: ظاهر عبارت این است که ورثه می خواهند عبد در ملکشان باقی بماند با این فرض در صورتی باقی می ماند که ضمانت کنند اگر ضمانت نکنند یعنی دیگر نمی خواهد پرداخت کنند...

پاسخ: نمی شود. نه، فان أبوا مراد ابا از ضمان هست یا نیست را نمی خواهم بگویم. یعنی اگر اینها نه می خواهند ضمان کنند و نه می خواهند دین طرف را ادا کنند. هیچ

سوال: سوالم این است که کسی می خواهد ادا کند ولی ضامن نمی شود. حضرت نمی گوید که این آدم...

پاسخ: اختیار با غرما نیست. یقوم العبد و ما فی یده این اختیار با خود ورثه است. این فرض این است که خودشان حاضر نیستند که دین را بدهند.

سوال: حضرت می خواهند بفرمایند که حتی اگر حاضر هم باشند بدهند...

پاسخ: لازم نیست که حتما از این مال بدهند که ممکن است مال دیگرشان بدهند..

سوال: این هست ولی تضمین نمیکنند حضرت می گوید باید تضمین کنند.

پاسخ: نه آن که هست می گوید تا تضمین، حالا این نکته را هم من ضمیمه کنم. ممکن است شخصی از ذیل عبارت فیکون العبد ما فی یده من المال للورثه استدلال کند که قبل از تضمین اینها مال ورثه نیستند. کأنه به وسیله تضمینی که دین غرما اداء می شود این به ملکیت ورثه می آید که دقیقا که همان خلاف مبنای مرحوم شیخ. شیخ می گفت که دین را هم ادا نکنند دین مستغرق، مستغرق باشد یا غیر مستغرق باشد هر چه باشد ملک ورثه است ولی مثلا جواز تصرف باید حق غرما به این مال تعلق گیرد. ممکن است شخصی به این روایت بر خلاف مبنای مطلب شیخ استشهاد کند که شرط اینکه عبد و ما فی یده من المال برای ورثه شدن این هست که دین غرما با ضمان ادا شود. بنابراین که ضمان را به معنای ضمان شرعی بگوییم. ولی من فکر می کنم این خیلی واضح نیست که این شکلی بشود استدلال کرد چون این ممکن است شخصی این جور بگوید که این که امام علیه السلام فرموده است که بعد از ضمان تازه ملکش می شود ممکن است قبل از ضمان یعنی اگر کسی اصل ملکیت قائل باشد به مبنای شیخ این مبنای شیخ را رد می کند که در دین مستغرق و غیر مستغرق همه صور قبل از اینکه اداء هم ضمان هم نباشد ملک ورثه است. این ظاهرش این است که ضمان دخالت دارد در مالکیت ولی ممکن است این دخالتش فقط در صورت دین غیر مستغرق باشد به این معنا که برای اینکه عبد و ما فی یده در همه صورت ها مال ورثه باشد شرطش این است که آن ضمان حاصل شده باشد. چون اگر ضمان حاصل نشده باشد ملک ورثه کلی است. به مازاد بر دین، بنا بر اینکه ما ورثه را مالک در دین مستغرق ندانیم معنایش این می شود که روثه، عرض کردم سه تا مبنا این جا هست. یک مبنا این هست که ورثه اصلا مالک نیستند. چه در دین مستغرق و چه در غیر دین مستغرق، یک مبنا این است که همیشه مالک هستند هم در دین مستغرق و هم در غیر مستغرق یکی اینکه تفصیل قائل شویم. این روایت با تفصیل ناسازگار نیست. با مبنای شیخ ناسازگار است. ظاهرش این است که مبنای شیخ را نمی خواهد چیز کند. حالا می گفتیم که از آیه قرآن هم خلاف مبنای شیخ استفاده می شود. خب علی ای تقدیر می خواهم بگویم که این موثقه زراره با توجه به تفسیری که ما برای آیه می کردیم مطلب جدیدی اگر نگوییم که ظهور روایت مطابق آیه قرآن هست ظهور بر خلاف حتما ندارد. چون ظهور بر خلاف ندارد چیز جدیدی از این روایت استفاده نمی شود.

سوال: یعنی با قول به تفصیل مغایرت ندارد

پاسخ: بله و مبنای شیخ را رد می کند. خود آیه را ما می گفتیم که مبنای شیخ را رد می کند. حتی می خواهم بگویم که مطلب جدیدی از آن استفاده نمی شود. مرحوم شیخ به هر حال یک بحث تعبدی از آن استفاده کرد. گفتند که ضمان، ایشان عبد و ما فی یده للورثه را معنا می کردند که حق تصرف دارند. ما می گفتیم که نه، دلیل نداریم که این مراد حق تصرف است. اصل مالکیت آن، اصل مالکیت ورثه متوقف است بر اداء دین. البته این در جایی هست که می خواهد ملکیت به خود آن عین تعلق گیرد. به نحو کلی ما این مطلب را عرض کردیم، ما جایی که شخص دین دارد، اینکه ورثه مالک اعیان شخصیه ماترک بشوند متوقف است بر اینکه آن دین ادا شود. قبل از اداء دین به نحو کلی مالک هستند. به نحو عنوان مازاد بر دین مالک هستند. اینکه این عنوان کلی مازاد بر دین تبدیل به ملکیت شخصی شود متوقف بر اداء دین است.

حالا بیاییم سایر روایات مسئله را بخوانیم. در مسئله اول خب اجازه بدهید روایت هایی که، دوتا روایت، یک تفصیلی در مسئله داده شده است بین دین مستغرق و دین غیر مستغرق. برای این تفصیل تمسک شده است به مرسله احمد بن محمد بن ابی نصر و موثقه عبدالرحمن بن الحجاج. حالا من اینها را می خوانم. در کافی این هست

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ بِإِسْنَادٍ لَهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَ يَتْرُكُ عِيَالًا وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ أَ يُنْفِقُ عَلَيْهِمْ مِنْ مَالِهِ قَالَ إِنِ اسْتَيْقَنَ أَنَّ الدَّيْنَ الَّذِي عَلَيْهِ يُحِيطُ بِجَمِيعِ الْمَالِ فَلَا يُنْفِقُ عَلَيْهِمْ وَ إِنْ لَمْ يَسْتَيْقِنْ فَلْيُنْفِقْ عَلَيْهِمْ مِنْ وَسَطِ الْمَالِ

خب این یک روایت که تفصیل قائل شده است در جواز تصرف نسبت به عیال بین اینکه دین یحیط بجمیع المال یا لا یحیط بجمیع المال. این روایت را در کافی با سند دیگری نقل کرده است.

حمید بن زیاد

که واقفی ثقه است.

عن ابن سمائه

که ابن سمائه حسن بن محمد بن سمائه است که در تهذیب و استبصار به این شکل آمده است.

عن الحسین بن هاشم و محمد بن زیاد

حسین بن هاشم، حسین بن هاشم ابی سعید المکاری هست که واقفی ثقه است. نجاشی ذکر کرده است و یک روایت هایی در مذمتش وارد شده است ولی از آن روایت ها هم عدم وثاقتش استفاده نمی شود آن چیزی که در این هست بحث واقفی بودن و اینکه خیلی هم آدم پدر سوخته ای بوده است در وقف و امثال اینها از این مطالب استفاده می شود اما عدم وثاقتش از آن روایات هم استفاده نمی شود. شهادتی که نجاشی به وثاقت او داده است. می گوید کان هو و أبوه وجهین فی الواقفه، حالا اینکه پدرش ابی سعید مکاری واقفی بوده است یا نه بحث هایی دارد که واردش نمی شوم ولی حسین بن هاشم واقفی بوده است. و کان الحسین ثقه فی حدیثه، در طریقش که نقل می کند حسن بن محمد بن سمائه که اینجا هست راوی کتاب همان حسین بن ...، این هم این. و محمد بن زیاد، این محمد بن زیادی که حسن بن محمد بن سمائه از او نقل می کند ابن ابی عمیر است. ابن ابی عمیر است که در بعضی جاها محمد بن زیاد بن عیسی، بیاع السابوری، اینها همه یکی است.

عن عبدالرحمن بن حجاج عن ابی الحسن علیه السلام مثله الا انه قال

یک اختلاف تعبیری دارند که خیلی در بحث ما مهم نیست. یک بحث سندی می خواهم از یک زاویه خاصی این را بکنم. این روایت ابن ابی نصر این را به صورت مرسله نقل کرده است. عبدالرحمن بن حجاج به نحو مرسله نقل شده است. آیا ما می توانیم به نحوی به وسیله این روایت مسند قرینه قرار دهیم برای شناخت آن روایت مرسل. اینکه دو بار این روایت رخ داده باشد خیلی مستبعد است. بگوییم که این روایت هم همان روایت عبدالرحمن بن حجاج بوده است. فقط ابن ابی نصر یادش نبوده است یا راوی هایی که از ابن ابی نصر خواسته اند این روایت را نقل کنند یادشان نبوده است و بنابراین این روایت ابن ابی نصر هم همان روایت عبدالرحمن بن حجاج باشد. فقط مشکلی که هست این است که حالا اگر بگوییم که ما مطمئن هم شویم که روایت عبدالرحمن بن حجاج است که بعید هم نیست من آن را انکار نمی کنم. تعدد روایت مستبعد هست و به عین الفاظ یک تفاوت های جزئی که در الفاظ هست وارد شده اند و اینها مستبعد است این است که عبدالرحمن بن حجاج بودنش آن هست ولی اینکه ابن ابی نصر مستقیم از او نقل می کند یا با واسطه نقل می کند و امثال اینها را چه جوری ما می توانیم احراز کنیم. من مراجعه کردم ببینم رابطه احمد بن محمد بن ابی نصر با عبدلرحمن بن حجاج چه شکلی است؟ ابن ابی نصر یک جا مستقیم نقل می کند. تهذیب جلد 8 صفحه 23 حدیث 73 که ابن ابی نصر عن عبدالرحمن بن حجاج عن ابی عبدالله علیه السلام. این یک جا.

یک جا هم به توسط حماد بن عثمان نقل می کند. سهل بن زیاد عن احمد بن محمد عن حماد بن عثمان عن عبدالرحمن بن حجاج. احمد بن محمدی که سهل بن زیاد از او نقل می کند مراد بزنطی است. ابن ابی نصر بزنطی. کافی جلد 4 صفحه 341 حدیث 12. من این را فرصت نکردم تمام احمد بن محمد ها را چک کنم. این را فقط رو برنامه درایة النور مراجعه کردم. احتمال دارد که در غیر کتب اربعه احمد بن محمد هایی که ابن ابی نصر باشند به یک واسطه دیگری نقل کرده باشند.

سوال: چرا قبل از... چرا حتما روی عبدالرحمن...

پاسخ: نه می گوید که ابن ابی نصر باسناد له دیگر. احمد بن محمد بن ابی نصر باسناد له. یعنی به اسناد ابن ابی نصر دیگر.

سوال: چند نفر بودند ، سوال ایشان است که چرا رابطه ابی نصر با با عبدالرحمن، چرا با ابن ابی عمیر نه

پاسخ: ابن ابی عمیر این وسط چه کاره است؟ این که ما می دانیم راوی اخیر عبدالرحمن بن حجاج است بیشتر از آن که دلیل نداریم. آن هم خیلی واضح نیست حالا آن هم بماند. اصلا درست معلوم نیست باشد. اصلا برعکس است. ابن ابی عمیر از حسن بن محبوب هست.

سوال:بزنطی

پاسخ: آهان بزنطی از ابن ابی عمیر نمی دانم اصلا یادم نمی آید. نه ندارد. حتما ندارد. علی ای تقدیر اگر هم داشته باشد در طریق عبدالرحمن بن حجاج نیست.

یکی عرض کردم مستقیم هست ابن ابی نصر عن عبدالرحمن بن حجاج در تهذیب جلد 8 صفحه 23 حدیث 73. یکی به توسط حماد بن عثمان هست کافی جلد 4 صفحه 341 حدیث 12. یکی به توسط مفضل بن صالح هست آن یک سندی است که موسی بن قاسم عن محمد عن احمد عن مفضل بن صالح عن عبدالرحمن بن حجاج که این حالا بحث مفصلی دارد. من آن بحث هایش را نمی خواهم بکنم. اینکه این محمد، اینجا محمد بن حسین بن ابی الخطاب است. احمد آن احمد بن محمد ابی نصر است. و موسی بن قاسم هم غلط است این روایت مال روایت موسی بن حسن عامر است آن بماند بحث دارد. عن مفضل بن صالح عن عبدالرحمن بن حجاج، این احمد و احمد بن محمد بن ابی نصر هست و مفضل بن صالح که همان ابی جمیله باشد این واسطه اینها است.

سوال:... اگر کسی عبدالرحمن شد در آن جلسه صد نفر نشسته بودند.... حالا پنج نفر نشسته است یا شش نفر یک کس سوال کرد که هر کسی می تواند باشد...

پاسخ: نه می گوییم یک کسی دیگر سوال عبدالرحمن بن حجاج را

سوال:.... می گوید سألت

پاسخ: خود عبدالرحمن هم می گوید سألت؟

شاگرد:...

استاد: عن ابی الحسن علیه السلام اینکه در سأل بودن، نه، اینکه کسی دیگر بوده است و نرسیده است اینها می خواهید بگویید که حداکثر چیزی که استفاده می شود این هست که وحدت مجلس را استفاده می کنید ولی وحدت راوی که از آن مجلس خبر می دهد آن استفاده نمی شود. این اشکال، اشکال از جهت چیزی همین جور است. به اصطلاح نمی شود خیلی اثبات مطلب شما درست است. حالا صبر کنید. حالا خیلی نمی خواهم روی آن چیز کنم اگر بگوییم که آدم مطمئن می شود که اگر یک راوی دیگر بوده است ذکر می شده است. به هر حال عبدالرحمن بن حجاج عن ابی عبدالله علیه السلام فرض کنید که آن جهتش را قمض عین کردیم. می خواهیم ببینیم که آیا می توانیم به طریقی این روایت را از ارسال خارج کنیم. به این معنا که بگوییم احتمالات مختلفی در رابطه ابن ابی نصر و عبدالرحمن بن حجاج هست که بنا بر همه احتمالات این روایت معتبر است. این هم عر کردم عبدالرحمن بن حجاج گاهی اوقات ابن ابی نصر از او مستقیم نقل می کند و گاهی اوقات به توسط حماد بن عثمان نقل می کند و گاهی اوقات به توسط مفضل بن صالح نقل می کند که همان ابی جمیله است و ما او را ثقه می دانیم. گاهی اوقات هم یک سندی هست در تهذیب جلد 6 صفحه 297 حدیث 830. احمد بن محمد بن ابی نصر عن حماد عن اسحاق بن عمار و عبدالرحمن بن حجاج و ابی عبدالله علیه السلام. که در تهذیب و استبصار در هر دو وارد شده است. این در بعضی از چیزها به جای و عبدالرحمن بن حجاج، عن عبدالرحمن بن حجاج است آن غلط است نسخه درست، و عبدالرحمن بن حجاج هست و چیزهایی که در نسخ تهذیب هست غلط است و امثال اینها.

و عبدالرحمن بن حجاج که در اینجا هست دو تا احتمال در موردش وجود د ارد یکی اینکه عطف به اسحاق بن عمار باشد بنابراین بین ابن ابی نصر و عبدالرحمن بن حجاج حماد، که حماد بن عثمان است واسطه باشد مثل آن موردی که حماد بن عثمان بود واسطه است. یک جور دیگر این است که تحویل رخ داده باشد. عبدالرحمن بن حجاج عطف به حماد عن اسحاق بن عمار باشد. در نتیجه ابن ابی نصر راوی از عبدالرحمن بن حجاج باشد مستقیم مثل آن روایت مستقیم دیگری که ما خواندیم. این روایت خیلی بحث دارد. من ذیل آن در توضیح الاسناد مفصل نسبت به آن بحث کردم. که در درایة النور هستش. در درایة النور این تکه ای که این چه هست و امثال اینها بحث هایی دارد که بحث هایش به این مربوط نیست. ما آنجا استظهار کردیم که عن اسحاق بن عمار زائد هست و اسحاق بن عمار در این سند زیادی هست. آن تکه بحث به این قسمت بحث مربوط نیست. علی ای تقدیر یا حمّاد واسطه هست بین ابن ابی نصر و عبدالرحمن بن حجاج یا واسطه نیست. آن هم یکی از این دو سند دیگری که در جاهای دیگر وجود دارد. کأنه سه مدل نهایتا بر می گردد. مستقیم به توسط حماد بن عثمان و به توسط مفضل بن صالح. بگوییم چون هر سه تا اینها معتبر است بنابراین طریق معتبر است. ولی پاسخ مطلب این است که هر یک از اینها یکی دو مورد است. خب ممکن است یک طریق سوم باشد. احمد محمد بن ابی نصر به توسط یک راوی دیگری که ما نمی شناختیم یا به توسط دو راوی دیگری که ما نمی شناختیم از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده باشد. البته اگر کسی مبنای، دو راوی خیلی مستبعد است بین احمد بن محمد بن ابی نصر و عبدالرحمن بن حجاج دو نفر واسطه شدن خیلی مستبعد است. آدم اطمینان دارد که دو نفر نیست. ولی واسطه شدن کسی دیگر این وسط مستبعد نیست. بنابراین وابسته به این می شود که ما مشایخ ابن ابی نصر را ثقه بدانیم یا ثقه ندانیم. اگر مشایخ ابن ابی نصر را ثقه بدانیم این روایت را می شود معتبر د انست و الا اگر ثقه ندانیم نمی شود این روایت را تصحیح کرد.

سوال:....

پاسخ: نه موقوف نیست اینها قال سئل ظاهرش سئل الامام است. اینها موقوف نیست. یعنی مضمر است نه موقوف. اشکالی نیست اینجا

سوال: ارسالش از جهت قرینه است حتما؟

پاسخ: کلینی که بناش این یست که اینها را چیز کند. به خصوص در جایی که در کافی که این چیز نمی کند. حالا کلینی نگویید بگویید راوی های چیزها.

سوال:...

پاسخ: مضمراتی که در کتب حدیثی وارد شده است ظاهرش این است که از معصوم علیه السلام است. ربطی به راوی هم ندارد ظاهر ذکر یک روایت مضمر در کتب حدیثی این هست که راوی اش امام علیه السلام است و این ظاهر حجت است. از باب ظهور ذکر، مضمر هم هر کسی می خواهد باشد جلیل باشد یا غیر جلیل باشد بحث جلالت و عدم جلالت مضمرات نیست. اینها ظهور نقل روایت در کتب حدیثی ظهور نقل یک متن در کتب حدیث مثل کافی این است که روایت است و این روایت هم حجت است. از جهت اضمار مشکلی ند ارد. ولی عرض کردم این در واقع وابسته به این است که ما روایت های ابی نصر را مشایخش را ثقه بدانیم یا ندانیم. اگر مشایخش را ثقه بدانیم و خب طبیعتا آن نقل ابی نصر هم تصحیح می شود. فایده این نکته را هم توجه بفرمایید. فایده تصحیح نقل ابن ابی نصر در ای صورت ظاهر می شود که ما موثقات را قبول نداشته باشیم. اگر موثقات را قبول نداشته باشیم چون نقل عبدالرحمن بن حجاج که بود موثقه بود دیگر. چون بالاخره حمید بن زیاد و حسن بن محمد بن سمائه، این دوتا حالا آن حسین بن هاشم ابن ابی عمر به او معطوف بود آن مشکلی نداشت ولی به هر حال حمید بن زیاد و حسن بن محمد بن سمائه واقفی هستند آن نقل موثقه است. اگر ما روایت موثقه را قبول نکنیم یا بخواهیم این روایت را از موثقه بودن به صحیحه بودن تبدیل کنیم آن نقل ابن ابی نصر را باید تصحیح کنیم. من به نظرم اگر شخصی مطمئن شود آن مقدمه را یا یک ظن قابل توجهی برایش حاصل شود و ظن را در این امور معتبر بداند که راوی عبدالرحمن بن حجاج هست با توجه به مبنایی که مشایخ احمد بن محمد بن ابی نصر را ثقه می داند می شود این روایت را به این نحو از ارسال خارج کرد.

سوال:... همین مقدار که سرچ کنیم ببینیم ابن ابی نصر از عبدالرحمن بن حجاج به چه واسطه ای نقل کرده است کافی است یا نه باید برویم مشایخ مشترک ابن ابی نصر با شاگرد های...

پاسخ: ما در واقع روایت هایی که ابن ابی نصر و عبدالرحمن بن حجاج با هم مشترک هستند را چیز کردیم.

سوال:... شاید مشایخ ابن ابی نصر باشند و شاگرد او هم باشند

استاد: ولی واسطه نباشند.

شاگرد: در روایت ندیدیم که این از آن نقل کرده است..

پاسخ: مطلبی که گفتیم همین بود دیگر. اگر شما بگویید که ما مطمئن هستیم که حتما این جایی که واسطه بوده است یکی از وسائط معهود است. اگر او باشد خب فبها. اگر آن را نگوییم آن راه شما به درد نمی خورد. یعنی شاید یک کسی دیگر باشد که ابن ابی نصر از او روایت کرده است که در جای دیگر از او اصلا روایت نداشته باشد. و آن هم از عبدالرحمن بن حجاج روایت داشته است که در جای دیگر روایت نداشته است.

سوال:. ... دارد و آن بنده خدا از عبدالرحمن بن حجاج دارد ولی ما نداریم که

پاسخ: می دانم این نکته را توجه کنید. بحث این است یک موقعی ما می گوییم که این ارسالی که اینجا رخ داده است این ارسال باید شبیه سایر اسناد شناخته شده ای که احمد بن محمد بن ابی نصر و عبدالرحمن بن حجاج در آن واقع هستند باشد. یک موقعی این را ملتزم می شویم اگر این را ملتزم بشویم باید به یکی از آن سند های تفصیلی که هم در آن ابن ابی نصر هست و هم عبدالرحمن بن ح جاج هست به آنها ارجاع بدهیم. یک موقعی این را نمی گوییم. اگر این را نگفتیم دیگر اینکه حتما آن واسطه کسی باشد که در جایی دیگر ابن ابی نصر از او روایت کند و در جای دیگر عبدالرحمن بن حجاج از او روایت کند که دیگر به درد نمی خورد

سوال:....

پاسخ: نه احتمالش باز چیز تر می شود نمی خواهم چیز کنم. بحث من این است که اگر ما گفتیم که از کجا معلوم این سند شبیه سند های معهود است؟ این احتمال را مطرح کردیم این احتمال باعث می شود که آن هم خراب شود

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد